

# نقش پاکستان در پرورش مذهبی و قومی طالبان

علی رضا محمد شریفی\*

## پیشگفتار:

تحلیلگران سیاسی درباره ابعاد سیاسی این جنبش و پیامدهای احتمالی آن در منطقه، بسیار گفته و نوشته‌اند و در این زمینه پیش‌بینی‌های زیاد کرده‌اند. از سوی دیگر، اندیشه‌های سخت‌گیرانه مذهبی طالبان که زیر عنوان «اجرای احکام شریعت» و تشکیل دولت ناب اسلامی اجرا می‌شود، به نگرانی‌ها در افغانستان و منطقه دامن می‌زد.

ارزیابی ما از مبانی فکری جنبش طالبان بر دو محور تمرکز خواهد یافت: یکی محور مذهبی و دینی؛ دوم، محور قومی و قبیله‌ای؛ زیرا چنین می‌نماید که سنت‌های قبیله‌ای طالبان اثر چشمگیری بر برداشت دینی آنها داشته است.

## الف) مبانی اندیشه دینی

«اندیشه» پدیده‌ای آبی و ناگهانی نیست که بی‌زمینه و انگیزه، ناگاه به گونه جامع و مانع در نقطه‌ای سربرآورد و سپس به سرعت گسترش یابد و بر محیط

پس از اینکه جنبشی به نام «طالبان» در پاییز

۱۳۷۳ از مرز «اسپین بولدک» پیشروی ناگهانی شتابنده خود را به سوی شهر مهم و استراتژیک قندهار آغاز کرد، ناظران و تحلیلگران خودی و بیگانه سخت شگفت زده شدند.

جنبش طالبان برعکس پندار همه محافل سیاسی جهان که همواره در پی راهکارهای شکست خورده «سیاسی» در پاکستان بودند، بر نظامی‌گری پافشاری کرد و دور از هیاهوی درونی و بیرونی به لشکرکشی‌های خود در ولایات گوناگون افغانستان ادامه داد و پس از چهار سال جنگ و گریز، سرانجام مهمترین پایگاه‌های احزاب جهادی را گرفت و حضور خود را در باختر (هرات)، شمال (مزار شریف و شبرغان) و مرکز (بامیان و هزارجات) و مهمتر از همه در کابل تا اندازه‌ای تثبیت کرد.

دیگر مردمان به جهاد پرداخته بودند جلب توجه می‌کرد. علما و طلاب انقلابی بیشتر نقش پیشاهنگ را در جنبش و مبارزه داشتند.

از يك سو، حاکمیت فضای ایدئولوژیک بر ملت بویژه بر مجاهدان و پیشاهنگ شدن روحانیت در جنبش، نقش مدارس دینی و شاگردان آنرا در سطح جامعه سخت افزایش داده بود و از سوی دیگر، هجوم گسترده مهاجران به پاکستان، محدودیتهای بسیاری در زمینه مدارس تازه در اردوگاهها پدید آورده بود به گونه‌ای که امکانات اندک این مدرسه‌ها، برای پذیرفتن همه نوجوانان و جوانان کوچنده کافی نبود. با همه اینها، مدارس دینی با کمترین امکانات بیش از ظرفیت واقعی خود، طلبه و دانش آموز دینی می‌پذیرفتند.

در این شرایط، احزاب تندرو اسلامی پاکستان مانند جمعیت علمای اسلام، جماعت اسلامی و جمعیت اهل حدیث، در سایه انگیزه‌های دینی و نژادی (بشتون‌گرایی) به کمک مهاجران افغانی شتافتند و مدارس و مراکز آموزشی بسیاری برای فرزندان آنها برپا کردند یا آنان را در مدرسه‌های وابسته به خود در شهرهای گوناگون پاکستان پذیرفتند. «دهها مدرسه که به وسیله جمعیت علمای اسلام (نه پاکستان) بنیادگذاری شده بود، جوانان افغان را به خود جذب کردند. افغانها نیز از اینکه مدارس فوق‌الذکر، مجانی

پیرامونش اثرگذارند. اندیشه، جریانی است که در گذر زمان، با فراهم شدن زمینه‌ها و شرایط اجتماعی و زمانی رفته‌رفته پا می‌گیرد و شکوفا می‌شود. ارزیابی هر جریان فکری، نیازمند بررسی پیشینه تاریخی، شرایط اجتماعی و عوامل زمانی و مکانی آن است. بنابراین، نخست باید به بررسی اندیشه‌های رایج در محیطی که طالبان در آن پا گرفته‌اند و پیوندهای دیروز و امروز آنان و هم‌پاورانشان را با محافل فکری و مراکز آموزشی‌شان و نیز نقش زمینه‌ها و شرایط زمانی و مکانی در اثرپذیری فکری آنان بپردازیم.

### ۱- پیشینه و بستر فکری طالبان

جنبش طالبان، جنبشی است از علما و طلاب مدارس دینی افغانی که بیشترشان در پاکستان درس خوانده‌اند. شمار این طلاب علوم دینی که در دو دهه گذشته در شهرهای پاکستان و اردوگاههای مهاجران در دو ایالت «بلوچستان» و «سرحد» سرگرم فراگیری علوم قرآنی و حدیث بوده‌اند، به هزاران تن می‌رسد. پس از کودتای کمونیستی ۱۳۵۷ در افغانستان و سپس اشغال این کشور از سوی ارتش اتحاد جماهیر شوروی در زمستان ۱۳۵۸، صدها هزار افغانی از شهرها و روستاهایشان به پاکستان کوچیدند و بیشتر در اردوگاههایی که از سوی دولت پاکستان و سازمان ملل متحد با پشتیبانی گسترده مالی کشورهای غربی و عربی برپا شده بود، اسکان داده شدند. نسل تازه این مهاجران که در اردوگاهها یا شهرهای پاکستان بزرگ شده بودند، به سادگی به مدرسه‌های دینی در این کشور راه یافتند و به فراگیری علوم دینی پرداختند. گرایش نسل تازه مهاجران به مدرسه‌های علوم دینی، دلایل ایدئولوژیک و اجتماعی داشت. آموزشگاهها و دانشگاههای دولتی افغانستان در سایه گرایشهای فکری انحرافی، خاطره ناخوشایندی در میان شهروندان این کشور برجای گذاشته بود؛ بویژه پس از تسلط کمونیستها بر افغانستان، مدارس دولتی، نمادی از اندیشه‌های چپ و ضددینی شناخته می‌شد. از سوی دیگر، حضور گسترده و بسیار پویای علما و طلاب جوان در میان مجاهدان و مبارزان که دوشادوش

○ جنبش طالبان، جنبشی است از علما و طلاب مدارس دینی افغانی که بیشترشان در پاکستان درس خوانده‌اند. شمار این طلاب علوم دینی که در دو دهه گذشته در شهرهای پاکستان و اردوگاههای مهاجران در دو ایالت «بلوچستان» و «سرحد» سرگرم فراگیری علوم قرآنی و حدیث بوده‌اند، به هزاران تن می‌رسد.

○ بر سر هم، می توان سه جریان مهم فکری اسلامی را در پاکستان شناسایی کرد که همه آنها، ریشه در اندیشه اسلامی در هند بزرگ پیش از تجزیه شبه قاره دارد.

بوده و در آن، قرآن کریم و مسایل دینی تدریس می شد، به این مدارس پیوستند.<sup>۱</sup> بدین سان نخستین آموزه های فکری طالبان در این مدارس پا گرفت و سخت بر مهاجران اثر گذاشت.

پیش از بررسی چگونگی پیوندهای طالبان با مدرسه های دینی و نیز نقش این مدرسه ها در آموزش فکری طالبان، لازم است تحلیلی کوتاه از جریانهای فکری اسلامی در پاکستان به دست دهیم و جایگاه جمعیت علمای اسلام و جناح فکری آنرا در میان دیگر جریانهای اسلامی این کشور، روشن کنیم.

بر سر هم، می توان سه جریان مهم فکری اسلامی را در پاکستان شناسایی کرد که همه آنها، ریشه در اندیشه اسلامی در هند بزرگ پیش از تجزیه شبه قاره دارد. جریان نخست، بنیادگرایی تندرو است که از اندیشه های شاه ولی الله دهلوی (۱۷۶۲-۱۷۰۳م) برمی خیزد. جنبش شاه ولی الله، در آغاز جنبشی فکری - فرهنگی بود که اصلاح اندیشه های دینی و خرافات زدایی از زندگی مسلمانان هند را هدف بنیادی خود قرار داده بود «آما پس از او، پسرش شاه عبدالعزیز (۱۸۲۴-۱۷۴۶م) و نوه اش، شاه اسماعیل (۱۸۳۱-۱۷۸۱)، آنرا به يك جنبش اجتماعی - سیاسی تبدیل کرده و علیه سلطه انگلستان موضع گرفتند».<sup>۲</sup> در نیمه دوم سده نوزدهم میلادی، یکی از علمای برجسته پیرو شاه ولی الله، به نام محمد قاسم نانوتوی در ۱۲۸۴ هـ (۱۸۶۷م) مدرسه برآوازه «دیوبند» را در روستایی به همین نام، در ایالت اُتارپرادش هند بنیاد نهاد. مدرسه «دیوبندی» رفته رفته به يك مکتب فکری ویژه تبدیل شد که تا امروز، به درس خواندگان در آنجا

یا پیروان اندیشه های برآمده از آن، «دیوبندی» می گویند. «بنیان گذاران این مدرسه، حنفیانی سخت گیر و دقیق بودند و در مبادی تعلیم و جزم اندیشی، بر عقاید و مذاهب کلامی اشعریه و ماتریدیه مشی می کردند... مدرسه آنها، تجدیدحیات علوم کلامی در هند مسلمان را وجه همت خود قرار داد و دانشهای جدید را از مواد درسی خود حذف کرد».<sup>۳</sup> پس از اینکه مکتب دیوبندی رنگ سیاسی نیز پیدا کرد، علمای وابسته به آن با همکاری شماری از علمای وابسته به جناحهای دیگر، گروه «جمعیت علمای هند»، را در ۱۹۱۹ پی ریزی کردند. پس از دوباره شدن شبه قاره به پاکستان و هند، شاخه جدا شده از آن، یعنی «جمعیت علمای اسلام»، فعالیتهای خود را در پاکستان پی گرفت و به رهبری بنیانگذار خود، مولانا بشیر احمد عثمانی به يك حزب سیاسی - مذهبی برای دیوبندیهای پاکستان تبدیل شد. این حزب، امروز به دو گروه اکثریت و اقلیت تقسیم شده است. رهبری جناح اکثریت با مولانا فضل الرحمن و رهبری جناح اقلیت با مولانا سمیع الحق است. آنان هر دو از گروه قومی پشتون برخاسته اند و از هواداران سرسخت قرآن و سنت و سیره خلفا و صحابه و باورمند به نظرات علمای سلفند و مخالف اجتهاد و تجدید به شمار می روند. روابط این دو رهبر «پشتون تبار دیوبندی» با گروه طالبان بسیار ژرف و ریشه دار است.

دومین جریان فکری در پاکستان، جریان مولانا مودودی (۱۹۷۹-۱۹۰۳) است که با اندکی گذشت می توان آنرا جریان «اخوانی» نامید. مولانا مودودی با اینکه بنیادگرا و تا اندازه ای پیرو اندیشه های اصلاحی شاه ولی الله دهلوی در سده هیجدهم میلادی بود، اما میان اندیشه و روش سیاسی او با جمعیت علمای اسلام تفاوت بسیار دیده می شود. مودودی برخورد نقادانه با تاریخ صدر اسلام داشت و از جمهوری تشوکرانیک سخن می گفت.<sup>۴</sup> مودودی در کنار سلفی گری، از پذیرش روشهای امروزی در نظام سیاسی رویگردان نبود. او به نظام چند حزبی و انتخابات آزاد باور کامل داشت و کاربرد شیوه های

شاه ولی الله، سلفی‌گری یا بنیادگرایی نزدیک به وهابیت بود؛ تا آنجا که دولت استعماری بریتانیا او را به وهابی بودن متهم کرد. بر سر هم، این سه جریان فکری اسلامی، بیشتر مسلمانان پاکستان را در برمی‌گیرد و گروه‌های حوزوی، دانشگاهی و بازاری گوناگون را پوشش می‌دهد. اما در کنار این تقسیم‌بندی کلی، دسته‌بندی دیگری نیز وجود دارد که مربوط به مدارس دینی و علما و روحانیون می‌شود. شهرت و رسمیت دسته‌بندی دوم در زمینه محافل حوزوی و مذهبی، بسیار چشمگیر است. در این دسته‌بندی، بیشتر مدارس دینی و علمای سنتی، از دید گرایشهای کلامی و فقهی به دو گروه مهم تقسیم می‌شوند: گروه «دیوبندی» و گروه «بریلوی». این دو گروه، دو مکتب کلامی و فقهی را (در چارچوب فقه حنفی) نمایندگی می‌کنند و هر یک رفته‌رفته دارای حزب سیاسی مستقلی نیز شده است. دیوبندیها از دید

مدرن دولت‌داری را در حکومت دینی سفارش می‌کرد و می‌گفت: «تشخیص دادن افراد مورد اطمینان در محیط ما، با آن راهی که مسلمانان اولیه اسلام می‌پیمودند، امکان ندارد... بنابراین، باید طبق مقتضیات زمان خود، راههایی را به کار بریم...»<sup>۵</sup> مودودی در ۱۹۴۱ میلادی گروه «جماعت اسلامی پاکستان» را برپا کرد. این حزب، امروز بزرگترین حزب اسلامی در پاکستان به‌شمار می‌رود. رهبر کنونی «جماعت اسلامی» قاضی حسین احمد است. قاضی حسین احمد هوادار همبستگی اسلامی و مبارزه با نفوذ فرهنگ غربی است؛ اما روش مبارزاتی او مسالمت‌آمیز و غیر انقلابی است و تحول فکری - فرهنگی را پیش از هر گونه دگرگونی در نظام سیاسی، لازم و بایسته می‌شمارد. «جماعت اسلامی» در دوران جهاد افغانستان از جمعیت اسلامی برهان‌الدین ربانی و حزب اسلامی حکمتیار سخت پشتیبانی می‌کرد.

سومین جریان اسلامی در پاکستان، جریان سرسید احمدخان است. سید احمدخان در محافل روشنفکری پاکستان، نمونه‌ای مسلمانی لیبرال شناخته شده است. او مراجعه مستقیم و بی‌واسطه به قرآن را بهترین راه شناخت دین می‌دانست و در منبع‌شناسی دین، درباره «سنت» و «اجماع» تردید می‌کرد. سید احمدخان از مکتب عقل‌گرایی و فلسفه طبیعی سده نوزدهم اروپا اثر پذیرفته بود و قرآن را تفسیر علمی می‌کرد.<sup>۶</sup> برجسته‌ترین ویژگی احمدخان، گرایش او به اندیشه‌های نوگرایانه غربی بود. این گرایش سید احمدخان، انگیزه دشمنی مسلمانان سنت‌گرا با او شد و سرانجام او را به ارتداد و کجروی دینی متهم کردند. مسلمانان روشنفکر دانشگاهی و تا اندازه‌ای اعضای «مسلم لیگ» (اگر آنرا تنها یک حزب ملی ندانیم) از هواداران جریان سوم به‌شمار می‌آیند.

چنان که گفته شد، این سه جریان فکری، هر یک به گونه‌ای ریشه در اندیشه‌های علمای مسلمان هند در دوران سلطه بریتانیا داشت و بیشتر به افکار شاه ولی‌الله دهلوی برمی‌گشت که خاستگاه گرایشهای گوناگون در شبه قاره هند شد. پایه واقعی اندیشه دینی

○ مکتب «دیوبندی» در پاکستان کنونی، نماینده «دین رسمی» به‌شمار می‌آید و پیروانش میان مسلمانان اهل سنت اکثریت دارند. شمار دیوبندی‌ها در پاکستان همواره رو به افزایش بوده است؛ بویژه در دو دهه گذشته، افزایش شمار دیوبندیها در سایه گسترش بنیادگرایی اسلامی در منطقه و سرمایه‌گذارهای کلان عربستان، شتاب بیشتری یافته است. برجسته‌ترین گروه‌های وابسته به مکتب دیوبندی در پاکستان عبارتند از: «جمعیت علمای اسلام»، «سپاه صحابه» و جمعیت «اهل حدیث». این سه جناح، دارای باورها، شعارها و پشتیبانان خارجی یکسانند.

بنیادگرایی اسلامی در منطقه و سرمایه‌گذارهای کلان عربستان، شتاب بیشتری یافته است. برجسته‌ترین گروه‌های وابسته به مکتب دیوبندی در پاکستان عبارتند از: «جمعیت علمای اسلام»، «سپاه صحابه» و جمعیت «اهل حدیث». این سه جناح، دارای باورها، شعارها و پشتیبانان خارجی یکسانند. تنها تفاوت این سه جناح این است که «جمعیت علمای اسلام» به رهبری فضل‌الرحمان و سمیع‌الحق در پوشش یک حزب سیاسی وارد صحنه سیاسی کشور شده است، در صورتی که «سپاه صحابه» و «اهل حدیث» به ترتیب به فعالیت‌های نظامی و فرهنگی رو آورده‌اند. هماهنگی داخلی این سه گروه در برابر مخالفانشان بسیار چشمگیر بوده است. جنبش طالبان در افغانستان با هر سه گروه پیوندهای نزدیک دارد و از پشتیبانیهای معنوی و مادی و حتا انسانی همه آنها در این سالها برخوردار بوده است. این گونه پیوندها با «جمعیت علمای اسلام» بر اثر عوامل فرهنگی، زبانی و نژادی و نیز تجربه سیاسی، در عمل بیش از دو گروه دیگر بوده و هست. مولانا فضل‌الرحمان و سمیع‌الحق، هر دو پشتون تبار و در ایالت‌های بلوچستان و سرحد که موطن اصلی پشتون‌های پاکستان به شمار می‌آید، دارای نفوذ چشمگیرند.

طلاب علوم دینی افغانستان، پیوند تاریخی دیرینه‌ای با مدارس دیوبندی در شبه قاره هند داشته‌اند. پیش از تجزیه هند و پدید آمدن پاکستان در ۱۹۴۷، بیشتر طلاب اهل سنت افغانستان برای ادامه تحصیل به مدرسه‌های دیوبندی در هند می‌رفتند. عزیز احمد هندی در این باره می‌نویسد: «از سرتاسر هند و از جنوب آفریقا، مالایا، آسیای مرکزی و ایران بخصوص افغانستان محصلینی به دیوبند آمدند».<sup>۸</sup> در دوران مولانا محمودالحسن (۱۹۲۱-۱۸۵۰) که یکی از برجسته‌ترین علمای نسل دوم مکتب دیوبندی به‌شمار می‌آید، مدارس دینی بسیاری با اندیشه‌های دیوبندی در ایالت سرحد پاکستان، برپا شد. همزمان با این دوره، اهل حدیث (جناح دیگر وابسته به دیوبندیها) نیز در ایالت سرحد شمال باختری بر فعالیت‌های خود افزودند (و مدارس را در اترک، اکوره و در دره

اعتقادی، شباهت کلی به وهابیان پیدا کرده‌اند. آنان مانند وهابیان، در برابر دیگر شاخه‌های اسلامی، حساسیت بسیار نشان می‌دهند و از «توحید و شرک» تفسیری ویژه دارند؛ اما بریلویها با نرمش‌پذیری بیشتر، از «توحید و شرک» کمتر برداشت سخت‌گیرانه و مغایر با مشهور دارند. بریلویها تا اندازه‌ای گرایشهای صوفیانه دارند و در باور به «اولیاءالله» نزدیک به آموزه‌های شیعی می‌اندیشند. پایه‌گذار مکتب بریلوی، احمد رضا خان بریلوی (۱۸۵۶-۱۹۲۱) بود. «مکتب بریلوی درواکنش نسبت به جنبش محمدین عبدالوهاب و در مخالفت با باورهای دینی شاه ولی‌الله، شاه اسماعیل و علمای دیوبندی پدیدار شد».<sup>۷</sup> نماینده سیاسی این مکتب در پاکستان، گروه «جمعیت علمای پاکستان» به رهبری مولانا شاه احمد نورانی و عبدالستار نیازی است.

مکتب «دیوبندی» در پاکستان کنونی، نماینده «دین رسمی» به‌شمار می‌آید و پیروانش میان مسلمانان اهل سنت اکثریت دارند. شمار دیوبندی‌ها در پاکستان همواره رو به افزایش بوده است؛ بویژه در دو دهه گذشته، افزایش شمار دیوبندیها در سایه گسترش

○ پیوندهای فکری طلاب و علمای افغانستان با مدرسه‌های زیر نفوذ مکتب دیوبندی در پاکستان، در دهه‌های گذشته کم و بیش برقرار بوده است. این روابط پیش از دوران جهاد در افغانستان، طبیعی و آرام بود، اما پس از آغاز جهاد، ناگهان دگرگون شد و دامنه و شتاب بیشتری یافت، بویژه از هنگامی که پاکستان و عربستان تصمیم گرفتند به جای پشتیبانی از حزبهای میانه‌رو اسلامی در افغانستان، از حزبهای تندرو اسلامی پشتیبانی کنند.



کتر... ایجاد کردند».<sup>۹</sup>

پس از استقلال پاکستان، بیشترین طلاب اهل سنت افغانستان، راه خود را از هند به سوی ایالت سرحد شمال باختری پاکستان برگرداندند و بیشتر ایالت‌های جنوبی و خاوری افغانستان با مدرسه‌های ایالت سرحد پاکستان و ایالت‌های باختری و جنوب باختری این کشور با مدرسه‌ها در بلوچستان پاکستان ارتباط برقرار کردند و نفوذ فرهنگی مدرسه‌های دینی پاکستان در افغانستان، پس از آن زمان یکسره محسوس است. آثار علمای بزرگ دیوبندی از عربی به پشتو برگردانده شده و در افغانستان به چاپ رسیده است. عزیزالرحمان سیفی از مترجمان بنام آثار سلیمان ندوی و شبلی نعمانی، نقش برجسته‌ای در این زمینه داشته و ترجمه‌های او در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ از سوی «پشتو تولنه» در کابل چاپ شده است.

رگه‌هایی از اندیشه‌های دیوبندی نیز از آن هنگام رفته‌رفته وارد افغانستان شد، ولی بیگانگی آن با دین رسمی افغانستان، جلوی پذیرش گسترده آنرا می‌گرفت. «الیور روا» پژوهشگر و کارشناس مسائل افغانستان درباره نفوذ تفکر دیوبندی در این کشور پیش از انقلاب چنین می‌نویسد: «پس از جدا شدن هند از پاکستان در ۱۹۴۷، بسیاری از طلاب افغانی به مدرسه‌های نزدیک در ایالت سرحد شمال باختری، رفتند. بیشتر آنان پشتون و برخی نیز نورستانی و بدخشانی بودند؛ برخی به ایدئولوژی اهل حدیث گرویدند و هنگام بازگشت به افغانستان، با تصوف و مذهب حنفی به مبارزه برخاستند. برای نمونه، زیارتگاه‌های محلی را ویران می‌کردند. حنفی‌ها آنان را وهابی می‌نامیدند؛ ولی آنها، خود را سلفی می‌خواندند.»<sup>۱۰</sup> پیوندهای فکری طلاب و علمای افغانستان با مدرسه‌های زیر نفوذ مکتب دیوبندی در پاکستان، در دهه‌های گذشته کم و بیش برقرار بوده است. این روابط پیش از دوران جهاد در افغانستان، طبیعی و آرام بود، اما پس از آغاز جهاد، ناگهان دگرگون شد و دامنه و شتاب بیشتری یافت، بویژه از هنگامی که پاکستان و عربستان تصمیم گرفتند به جای

○ اندیشه‌های دینی طالبان در حقیقت همان اندیشه‌های دیوبندی است که نسخه بدل «وهابی گری» در شبه قاره هند به شمار می‌رود.

برجسته‌ترین اصل در اندیشه سیاسی دیوبندی و دیگر گروه‌های بنیادگرای تندرو همچون طالبان، بازگرداندن اصل خلافت در نظام سیاسی اسلام است. شاه ولی‌الله هندی آغازگر جنبش بیداری اسلامی در شبه قاره هند که مکتب بنیادگرای دیوبندی نیز برخاسته از اندیشه‌های اوست، زنده کردن خلافت اسلامی را زیربنای اسلامی شدن جامعه دانسته است.

پشتیبانی از حزب‌های میانه‌رو اسلامی در افغانستان، از حزب‌های تندرو اسلامی پشتیبانی کنند. پس از آن بود که «جمعیت علمای اسلام» و «اهل حدیث» با پشتوانه مالی و سیاسی نیرومند، برنامه‌های بنیادی و درازمدتی برای مهاجران و مجاهدان افغانی ریختند و با پشتکار بسیار، برای اجرای کامل آن دست به کار شدند. «اهل حدیث» با پشتیبانی مالی و فکری نهادهای نیکوکاری عربستان، افزون بر گسترش دادن برنامه‌های فرهنگی و آموزشی خود در پاکستان در ولایت‌های خاوری افغانستان نیز به کار پرداختند. هواداران افغانی اهل حدیث در ولایت‌های کتر و بدخشان و مناطق نورستان شمالی، «امارت‌هایی» به سبک دولت وهابی عربستان برپا کردند. مولوی افضل که نخست در دیوبند و سپس در اکوره (ایالت سرحد پاکستان) درس خوانده بود، پس از بازگشت به منطقه اصلی خود، بارگ‌متل، «دولت اسلامی افغانستان» را پایه‌ریزی کرد و قبیله کاتی را به سوی وهابیت کشاند. یکی از شاگردان مولوی افضل به نام مولوی شریقی

○ شاه ولی الله یکی از ویژگیهای خلیفه را «شرافت نسبی و قومی» دانسته که این، با اندیشه امروزی طالبان که خود را بر خاسته از یک گروه قومی برتر (پشتون) می دانند، سازگاری کامل دارد. طالبان با انگشت گذاشتن بر این ویژگی خلیفه، نه تنها خلافت را حق انحصاری پشتونها می دانند، که از میان پشتونها نیز تنها قوم «دُرّانی» را شایسته این مقام می شمارند. طالبان با باور داشتن به اصل خلافت، پیش از دستیابی به پیروزی گسترده در افغانستان، شتابزده خلیفه دولت آینده خود را در قندهار تعیین کردند و با الگوپذیری از ابوالکلام آزاد نظریه پرداز جمعیت علمای هند، تئوری «امارات اسلامی» را در افغانستان به اجرا گذاشتند.

هلمند داشت. این حزب از دید فکری، شاخه «جمعیت طلاب حرکت انقلاب اسلامی» را که مرکز آن در بلوچستان بود، خوراک می داد. طلاب وابسته به حرکت انقلاب اسلامی و اثرپذیرفته از اندیشه های دیوبندی، در زمینه رعایت شدن نمادهای اسلامی و مخالفت با کاربرد ابزارهای صوتی از سوی مجاهدان در دوران جهاد بسیار سختگیر بودند و با گرایشهای غیرشرعی سخت برخورد می کردند. رفتار خشونت آمیز و سختگیرانه طالبان و حرکت انقلاب اسلامی در برخی منطقه های افغانستان در دوران جهاد زبازد همگان بود. اما آنچه سرانجام از طالبان و پشتیبان پاکستانی آنان، «جمعیت العلماء» چهره ای قهرمان و ناجی پدید آورد، دگرگونیهای پس از ۱۳۷۳ در صحنه نظامی - سیاسی افغانستان بود. در این دگرگونیها «جمعیت العلماء» از دید فکری و ایدیولوژیک و حتا عملی نقش کلیدی در بسیج طالبان داشته و دارد و بویژه در زمینه آموزش و پرورش کودکان و نوجوانان، با نام عقیده و مذهب، کارساز بوده است.<sup>۱۲</sup>

همانندیهای فرهنگی، قومی، زبانی و قبیله ای بود که جوانان افغانی را به مدرسه های جمعیت علمای اسلام کشاند و مایه گرایش ناخودآگاه آنان به آموزه های دیوبندی شد. «طالبان که بیش وسع نداشته، از قراء و قصابات، رأساً به مدارس جمعیه العلمای اسلام پیوسته اند و یکباره، به مریدان بلاقید دیوبندیها مبدل گشتند. لذا تعبیر سخت گیرانه طالبان از اسلام و تعصب دیوانهوار آنها در برابر زنان که با عنعنات قوم پشتون نیز هماهنگی دارد، از آنجا ناشی شده است».<sup>۱۳</sup>

برخی از مدرسه های وابسته به جناح دیوبندی در پاکستان که طلاب دینی در آنها بر پایه آموزه های دیوبندی آموزش می بینند، عبارتند از:

دارالعلوم حقانیه اکوره ختک در ایالت سرحد  
مدرسه اشرفیه در لاهور، جامعه نورانی تاون و  
دارالعلوم کده در کراچی، دارالعلوم تندوالله یارخان در  
سند، جامعه مدینه در لاهور، مدرسه خیر المدارس  
مولتان و چندین مدرسه مهم دیگر در کویت

(Sharigi) امارت وهابی خود را در پیرامون ارگو در استان بدخشان برپا کرد و در «کتر» مولوی جمیل الرحمن از شاگردان مدرسه ثلاثین پیشاور، دولت «وهابی» را در دره پیچ بنیاد گذاشت.<sup>۱۱</sup> آنان در کنار فعالیتهای نظامی - سیاسی به فعالیتهای فرهنگی و تبلیغی نیز می پرداختند؛ اما رقابتهای سیاسی با برخی فرماندهان محلی پیرو دیگر احزاب و گروههای وابسته مجاهدان، فرصت چندانی به آنان نداد و سرانجام کشته شدند.

«جمعیت علمای اسلام» شاخه فضل الرحمن نیز در دوران جهاد و دهه پس از آن، دامهای گسترده ای در ایالتهای بلوچستان و سرحد برای شکار نسل جوان مهاجران پهن کرده بود و در سالهای جهاد، رابطه نزدیکی با مجاهدان بویژه «حرکت انقلاب اسلامی» مولوی محمدبنی محمدی و قوم دُرّانی در قندهار و

بلوچستان.

## ۲- اصول فکری

برپایه آنچه درباره منابع اثر گذار بر اندیشه طالبان و زمینه و بستر آموزش و پرورش آنها گفته شد، روند تفکر دینی طالبان نیز تا اندازه‌ای روشن خواهد شد. اندیشه‌های دینی طالبان در حقیقت همان اندیشه‌های دیوبندی است که نسخه بدل «وهابی‌گری» در شبه قاره هند به‌شمار می‌رود. برای روشنتر شدن مبانی فکری طالبان و دیوبندی، چند محور را در اندیشه‌های آنها ارزیابی می‌کنیم.

### ۲-۱- زنده کردن الگوی خلافت

برجسته‌ترین اصل در اندیشه سیاسی دیوبندی و دیگر گروه‌های بنیادگرای تندرو همچون طالبان، بازگرداندن اصل خلافت در نظام سیاسی اسلام است. شاه ولی‌الله هندی آغازگر جنبش بیداری اسلامی در شبه قاره هند که مکتب بنیادگرای دیوبندی نیز برخاسته از اندیشه‌های اوست، زنده کردن خلافت اسلامی را زیربنای اسلامی شدن جامعه دانسته است. شاه ولی‌الله مانند بیشتر علمای اهل سنت، شیوه برقراری خلافت اسلامی را در چهار مورد گنجانده است: بیعت اهل حل و عقد، شورا، نصب و غلبه.<sup>۱۴</sup> نکته جالب این است که شاه ولی‌الله یکی از ویژگی‌های خلیفه را «شرافت نسبی و قومی» دانسته که این، با اندیشه امروزی طالبان که خود را برخاسته از یک گروه قومی برتر (پشتون) می‌دانند، سازگاری کامل دارد. طالبان با انگشت گذاشتن بر این ویژگی خلیفه، نه تنها خلافت را حق انحصاری پشتونها می‌دانند، که از میان پشتونها نیز تنها قوم «دُرّانی» را شایسته این مقام می‌شمارند. طالبان با باور داشتن به اصل خلافت، پیش از دستیابی به پیروزی گسترده در افغانستان، شتابزده خلیفه دولت آینده خود را در قندهار تعیین کردند و با الگوپذیری از ابوالکلام آزاد نظریه پرداز جمعیت علمای هند، تئوری «امارات اسلامی» را در افغانستان به اجرا گذاشتند. تئوری «امارات اسلامی» که با تئوری خلافت یکسره سازگاری دارد، نخستین بار در تاریخ شبه قاره هند از سوی ابوالکلام آزاد و

جمعیت علمای هند پیشنهاد شد و در دوران جهاد، گروه‌های وهابی پیرو دیوبند، آنرا در برخی استانهای خاوری و جنوب خاوری افغانستان پیاده کردند. «خلافت» و «امارت»، به گونه‌ای که دلخواه طالبان است، در میان مردمان و احزاب جایگاهی ندارد. شماری از سران قبایل و نخبگان دینی به نام «اهل حل و عقد» گرد می‌آیند و کسی را برای خلافت نامزد می‌کنند و آنگاه همه قدرت و اختیارات در کشور

○ یکی از ویژگی‌های برجسته بنیادگرایی تندروانه و بویژه بینش طالبان، تعبّد گرایی و قداست بخشی به رویکردهای کلامی و فقهی پیشینیان است. بنیادگرایان تندرو، دوره‌های آغازین و میانی اسلام را دوره‌هایی طلایی و دور از هر گونه خطا می‌شمارند و سرسختانه به تفسیرها و تاویل‌های دینی در آن دوره‌ها پایبندند. در مکتب آنان، اجتهاد و برداشتهای تازه از مفاهیم و مسائل جایی ندارد و همگان ناگزیر از پیروی غیر نقادانه از رویکرد و گفتار علمای گذشته‌اند. برداشت یکسره تقلیدی آنان از دین، مایه بدبینی و حتّادشمنی شان با الگوهای زندگی در جهان امروز شده است. تنها الگوی آرمانی در نزد بنیادگرایان تندرو، الگوی زندگی جوامع روستایی در نخستین سده‌های اسلامی است و برای نمونه، رفتار خشک و بی‌مدارای آنان با زنان و چگونگی نگرششان به نقش اجتماعی و تربیتی زن در جامعه، ریشه در همین سلفی‌گری دارد که با نیازها و بایسته‌های زندگی کنونی یکسره بیگانه است.



به دست خلیفه یا امیرالمؤمنین داده می‌شود. طالبان آشکارا اعلام کرده‌اند که انتخابات برگزار نخواهد شد؛ چون برگزاری انتخابات کاری تقلیدی و غیراسلامی است.<sup>۱۵</sup>

## ۲-۲- ستیز با نوآوریهای تمدن غربی

مخالفت با جنبه‌های زیانبار فرهنگ و تمدن غربی، یکی از شعارهای بنیادی کمابیش همه گروههای اسلامی است؛ اما آنچه بنیادگرایی تندروانه طالبان را از دیگر گروههای اسلامی جدا می‌کند، نفی مطلق تمدن غربی از سوی آنهاست. دیگر گروههای اسلامی مانند اخوانیها نیز با دید نقادانه به تمدن غربی می‌نگرند، ولی در کنار مردود شمردن جنبه‌های منفی، جنبه‌های مثبت آنرا می‌پذیرند؛ در صورتی که طالبان و دیوبندیها و وهابیهها در آغاز کار با هرگونه دستاورد تمدن غربی به مخالفت برمی‌خیزند و سپس رفته رفته به محافظه‌کاری گرایش می‌یابند. برخورد غیر نقادانه با فرهنگ و تمدن غربی، چه برای پذیرش و چه برای نپذیرفتن آن، دشواریهای بسیار به بار می‌آورد. مخالفت سرسختانه طالبان با تلویزیون، ابزارهای تصویربرداری، پوشش‌فرنگی، سینما و... نشانه آشکار ستیزه‌جویی آنان با نمادهای تمدن غربی است. از دید طالبان، تلویزیون و سینما از «ابزارهای شیطانی» است و در ردیف «آلات لهو و لعب» که در دین حرام شمرده شده است، قرار می‌گیرد.<sup>۱۶</sup> به نظر می‌رسد که طالبان در مبارزه با نمادهای تمدن غربی، دچار گونه‌ای تناقض شده‌اند، زیرا از يك سو مخالفت آشکار خود را با نمادهای فرهنگ و تمدن غربی ابراز می‌دارند و از سوی دیگر، در زندگی به گونه گسترده از آنها سود می‌جویند.

۲-۳- بازگشت به دوران پیش از مدرنیته و برداشت سخت‌گیرانه از مفاهیم دینی

یکی از ویژگیهای برجسته بنیادگرایی تندروانه و ویژه بینش طالبان، تعبّدگرایی و قداست بخشی به رویکردهای کلامی و فقهی پیشینیان است. بنیادگرایان تندرو، دوره‌های آغازین و میانی اسلام را دوره‌هایی

طلایی و دور از هر گونه خطا می‌شمارند و سرسختانه به تفسیرها و تاویلهای دینی در آن دوره‌ها پایبندند. در مکتب آنان، اجتهاد و برداشتهای تازه از مفاهیم و مسائل جایی ندارد و همگان ناگزیر از پیروی غیرنقادانه از رویکرد و گفتار علمای گذشته‌اند. برداشت یکسره تقلیدی آنان از دین، مایه بدبینی و حتّا دشمنی‌شان با الگوهای زندگی در جهان امروز شده است. تنها الگوی آرمانی در نزد بنیادگرایان تندرو، الگوی زندگی جوامع روستایی در نخستین سده‌های اسلامی است و برای نمونه، رفتار خشک و بی‌مدارای آنان با زنان و چگونگی نگرششان به نقش اجتماعی و تربیتی زن در جامعه، ریشه در همین سلفی‌گری دارد که با نیازها و بایسته‌های زندگی کنونی یکسره بیگانه است.

همچنین، تفسیر آنان از مفاهیمی چون «توحید» و «شُرک» که شالوده اندیشه کلامی در بنیادگرایی تندرو

○ بنیادگرایان تندرو از گونه وهابی، با به کار گرفتن ابزار «تکفیر»، به ستیز با همه دیگر مذهبها و فرقه‌های اسلامی برمی‌خیزند و پیروان آنها را یکسره ناحق و حتّا کافر می‌شمارند. مکتب دیوبندی در پاکستان، جناح فکری رقیب خود «بریلوی» را که حلقه دیگری از سنّیان حنفی است، کافر می‌دانست و مخالفت با آنرا از وظایف شرعی می‌شمرد؛ چنان که «سپاه صحابه» نیز در آغاز کار خود، مبارزه با بریلویها و شیعیان را در کنار هم، در شمار هدفهای اصلی خود قرار داده بود، اما پس از چندی، شیعیان تنها دشمن اصلی معرفی شدند. دشمنی با شیعه، در تاریخ مکتب دیوبندی پیشینه‌ای دراز دارد.

○ طالبان پس از گرفتن شهر مزار شریف در مرداد ۱۳۷۷، دست به کشتار گسترده شیعیان زدند و گروه گروه شیعیان را بعنوان «رافضی» و «کافر» به خاک و خون کشیدند. نیروهای طالبان که در جنگ یکم مزار شریف (خرداد ۱۳۷۶) به اسارت نیروهای حزب وحدت اسلامی درآمده بودند، آشکارا از «وجوب جهاد» در برابر «رافضیهای کافر» و «ازبکهای ملحد» (زیرا برخی ازبکها پیش از آن ملیشیای دولت کمونیستی کابل بودند) سخن می گفتند و کشته شدن در برابر «جبهه متحد» را «شهادت» در راه خدا می دانستند. دشمنی طالبان با ایران نیز ریشه در همین باور نادرست آنان دارد؛ همچنان که همفکرانشان (دیوبندیها) در پاکستان، دشمنی آشکارشان با ایران شیعی را از کسی پنهان نمی دارند.

به شمار می آید، با برداشتهای رایج از آن مفاهیم در نزد دیگر مکاتب اسلامی ناسازگاری آشکار دارد. شاه ولی الله هندی، رهبر فکری بنیادگرایی تندرو در شبه قاره هند، دایره «توحید» را تا آنجا تنگ کرده است که حتا هرگونه تمسک ولو ظاهری به چیزهایی که در راستای قدرت الهی در نظر گرفته شده باشد، شرك به شمار می آید. برای نمونه، از دیدگاه او، نذر کردن برای امامان و سوگند یاد کردن به آنان و نیز نهادن نامهایی مانند «عبدالشمس» و... بفرزندان، از نمودهای شرك به شمار می آید.<sup>۱۷</sup> جلوه های همین گونه تفکر، در سران طالبان نیز دیده می شود. طالبان با تفسیر سخت گیرانه از اسلام، زندگی خصوصی و حریم شخصی افراد را زیر نظارت دقیق مأموران خود درمی آورند و از «بلندی موی سر» تا «کوتاهی موی صورت» و از شرایط گرمابه همگانی تا بیرون رفتن زنان از خانه و... یکسره در چارچوب ضوابط و مقررات حکومتی آنان گنجانده شده است. همچنین، طالبان در پیوند با باور به توحید و مبارزه با نمادهای شرك، تا آنجا پیش می روند که حتا نگهداری عکس و اسباب بازی کودکان در خانه را برخلاف باورهای توحیدی اسلام می دانند.

#### ۴-۲- خود حق پنداری ستیز آلود

عبدالعزیز نیز در پیگیری راه پدر، کتابی به نام «تحفة اثناعشریه» در رد مذهب شیعه امامیه نوشت.<sup>۱۹</sup> طالبان در افغانستان نیز اندیشه های ضد شیعی دارند. طالبان پس از گرفتن شهر مزار شریف در مرداد ۱۳۷۷، دست به کشتار گسترده شیعیان زدند و گروه گروه شیعیان را بعنوان «رافضی» و «کافر» به خاک و خون کشیدند. نیروهای طالبان که در جنگ یکم مزار شریف (خرداد ۱۳۷۶) به اسارت نیروهای حزب وحدت اسلامی درآمده بودند، آشکارا از «وجوب جهاد» در برابر «رافضیهای کافر» و «ازبکهای ملحد» (زیرا برخی ازبکها پیش از آن ملیشیای دولت کمونیستی کابل بودند) سخن می گفتند و کشته شدن در برابر «جبهه متحد» را «شهادت» در راه خدا می دانستند. دشمنی طالبان با ایران نیز ریشه در همین

بنیادگرایی تندرو از گونه وهایی، با به کار گرفتن ابزار «تکفیر»، به ستیز با همه دیگر مذاهب و فرقه های اسلامی برمی خیزند و پیروان آنها را یکسره ناحق و حتا کافر می شمارند. مکتب دیوبندی در پاکستان، جناح فکری رقیب خود «بریلوی» را که حلقه دیگری از سنن حنفی است، کافر می دانست و مخالفت با آنرا از وظایف شرعی می شمرد؛ چنان که «سپاه صحابه» نیز در آغاز کار خود، مبارزه با بریلویها و شیعیان را در کنار هم، در شمار هدفهای اصلی خود قرار داده بود، اما پس از چندی، شیعیان تنها دشمن اصلی معرفی شدند. دشمنی با شیعه، در تاریخ مکتب دیوبندی پیشینه ای دراز دارد. شاه ولی الله دهلوی در سده هیجدهم میلادی درباره مذهب شیعه بسیار بد نوشت و سخنان زشت و بی پایه گفت<sup>۱۸</sup> و فرزندش شاه

علمی و باستانی، پیمال تعصبات ناروا گشته و بیشتر آنها نابود شده یا در آستانه نابودی قرار گرفته است.

### ب) باورهای قوممدارانه

بی گمان دین، فرهنگ، عرف و اجتماع و حتا جایگاه اجتماعی و اقتصادی هر يك به گونه‌ای بر اندیشه و رفتار انسان اثر می‌گذارد. اثرگذاری این گونه عوامل بر بینش و رفتار افراد روشنتر از آن است که نیاز به استدلال داشته باشد. جامعه پشتون در افغانستان جامعه‌ای قبایلی است که ارزشهای قومی و قبیله‌ای در آن بسیار ریشه‌دار و نیرومند است. اثرپذیری فرهنگی پشتونها از آداب و رسوم قبایلی، بسیار بیشتر از دیگر گروههای تزادی در افغانستان است. پشتونهای افغانستان آداب و رسوم ویژه‌ای دارند که «پشتون والی» خوانده می‌شود. «پشتون والی» در عرف پشتونها «هم مجموعه قوانین و هم ایدئولوژی است». ۲۰ «قوانین و احکام پشتون والی حوزه وسیعی از رفتار و روابط انسانی پشتونها را دربرمی‌گیرد. مهمترین اصول این مجموعه، قوانین ناظر بر کرامت انسانی، کین خواهی و مهمان‌نوازی‌اند». ۲۱

بر پایه پیوندهای ناپدیدار قبیله‌ای و سنتهای ناسیونالیستی ریشه‌دار، پشتونها احساس همبستگی ژرف با هم‌نژادان خود دارند و ابراز هم‌دردی و یاری‌رسانی به یکدیگر را از وظایف رسمی قبیله‌ای خود می‌دانند. وجود این «احساس همبستگی» به یکدیگر، سبب می‌شود که پشتونها با وجود درگیرهای دیرپای درونی، در شرایط حساس و بحرانی، دشمنیها را کنار بگذارند و گرد هم آیند. پشتونهای دو سوی «خط دیوارند» [خط مرزی پاکستان و افغانستان] با وجود دوگانگی در تابعیت و شهروندی، هیچ‌گاه همدیگر را به فراموشی نسپردند. اگر دیروز «جماعت اسلامی» به رهبری قاضی حسین احمد، با تمام امکانات و برخلاف مصالح ملت پاکستان به پشتیبانی از گروههای اسلامی در افغانستان شتافت و امروز «جمعیت علمای اسلام» به رهبری مولانا فضل الرحمن و سمیع الحق همان راه را می‌رود، بی‌گمان گرایشهای قومی، قبیله‌ای و پشتونی آنان در

○ بر پایه پیوندهای ناپدیدار قبیله‌ای و سنتهای ناسیونالیستی ریشه‌دار، پشتونها احساس همبستگی ژرف با هم‌نژادان خود دارند و ابراز هم‌دردی و یاری‌رسانی به یکدیگر را از وظایف رسمی قبیله‌ای خود می‌دانند. وجود این «احساس همبستگی» به یکدیگر، سبب می‌شود که پشتونها با وجود درگیرهای دیرپای درونی، در شرایط حساس و بحرانی، دشمنیها را کنار بگذارند و گرد هم آیند. پشتونهای دو سوی «خط دیوارند» [خط مرزی پاکستان و افغانستان] با وجود دوگانگی در تابعیت و شهروندی، هیچ‌گاه همدیگر را به فراموشی نسپردند.

باور نادرست آنان دارد؛ همچنان که همفکرانشان (دیوبندیها) در پاکستان، دشمنی آشکارشان با ایران شیعی را از کسی پنهان نمی‌دارند. پندار خود حق‌مداری همراه با کاربرد روشهای ستیزجویانه در برابر دیگر اندیشه‌ها و جناحها، چهره‌ای یکسره خشن و نرمش‌ناپذیر از طالبان ساخته است.

سایه افکندن این گونه اندیشه‌ها بر بهینه سیاسی و اجتماعی، خطرهای بزرگ برای آزادی اندیشه، و بیان و پیشرفت دانش و آفرینندگی به بار خواهد آورد. در نظامهای زیر سلطه بنیادگرایان تندرو، بدیهی‌ترین حقوق مردمان در زمینه‌های سیاسی و فرهنگی نادیده گرفته می‌شود و تشکلهای مستقل در سایه آن می‌خشکد؛ احزاب و گروههای نامدار جهادی و شخصیت‌های علمی و سیاسی مستقل، کمترین جایگاهی در نظام سیاسی - اداری طالبان ندارند. رسانه‌ها و نشریه‌های وابسته به مخالفان، با وجود اسلامی و علمی بودن، بسته شده است و سرمایه‌های

بنابراین، پافشاری بر الگوی نظام «امارتی» به همان اندازه که ریشه دینی دارد، بر اقتدار سالاری قبیله‌ای استوار است.

شیوه نگرش ویژه طالبان به «زن» و حقوق او در جامعه و حتی خانواده، نمونه دیگری از اثرگذاری عرف پشتونی بر برداشت دینی آنها است. جایگاه «زن» در سایه حکومت دینی طالبان، جایگاهی نیست که «زن» در نزد دیوبندیان پاکستان دارد. بی‌گمان، اصل مکتب دیوبندی بر عدم حضور زن در بیرون از خانه تأکید دارد؛ اما محدودیتهایی که از سوی طالبان در حق زنان اعمال می‌شود، هرگز سنجیدنی با سیاستهای جمعیت علمای اسلام در پاکستان نیست. زن در عرف رسمی و ملی پشتونها، موجودی است محکوم به حضور در خانه که حق رفت و آمد در اجتماع را ندارد و باید از ارتباط با هر مرد بیگانه برکنار باشد. زن در این فرهنگ، شخصیت مستقل ندارد. او پیش از ازدواج، عنوان ملکیت پدر را دارد و پس از ازدواج، شوهر و خانواده شوهر، مالک تام‌الاختیار او به شمار می‌روند و درباره سرنوشت او تصمیم می‌گیرند. درس خواندن زنان در محیطهای باز و مدرسه‌های جدید کاری است ناروا. عبدالحکیم مجاهد، سفیر طالبان در پاکستان درباره نگرش سنتی طالبان به آموزش دختران می‌گوید: «تمام ارتش ملی و نیروی پلیس ما، داوطلبانی از مناطق سنتی هستند و معتقدند فرستادن دختران به مدرسه، کاری بی‌شرمانه است.»<sup>۲۱</sup>

«خشونت و نرمش ناپذیری» دو ویژگی در شیوه سیاستمداری طالبان است که از فرهنگ سنتی پشتونها برمی‌خیزد. فرهنگ قبیله‌ای، فرهنگی همراه با خشونت و نرمش ناپذیری است. «کین خواهی و انتقام‌جویی»، از اصول مهم در عرف «پشتون‌والی» است و پشتونها، در زمینه «کین خواهی» در افغانستان و پاکستان شهرت دارند و این مثل معروف را همگان به یاد دارند که «اگر پشتون پس از ۲۰ سال انتقام بگیرد، فکر می‌کند که خیلی زود اقدام کرده است». رفتار خشونت‌آمیز طالبان با مخالفان و مردمان زیرسلطه‌شان بویژه مردمان «هزاره» و «ازبک» ریشه در ویژگی کینه‌جویی آنان از دشمنانشان دارد. اگر طالبان

این زمینه اثرگذار بوده است. بدین سان می‌توان گفت که «عرف و سنت» جایگاهی بس مهم در جامعه پشتونها داشته و دارد. اکنون که جایگاه سنت و عرف در فرهنگ و اندیشه پشتونها روشن شد، اثر این سنت را بر اندیشه‌های دینی و سیاسی سران جنبش طالبان به گونه فشرده ارزیابی می‌کنیم. جنبش طالبان که برخاسته از جامعه پشتون افغانستان، آنها از دل مردمان روستایی و غیرشهری است که دارای دلبستگیهای سنتی و قبیله‌ای نیرومندتری هستند، نمی‌تواند از فرهنگ قبیله‌ای دور باشد. اثرپذیری طالبان از فرهنگ قبیله‌ای پشتون، در چگونگی برداشت آنان از مفاهیم و قوانین دینی، رخ می‌نماید. نخستین و مهمترین گام در اثرگذاری فرهنگ قبیله‌ای بر اندیشه دینی طالبان، در چگونگی گزینش الگوی نظام سیاسی و راههای مشروعیت بخشیدن به آن دیده می‌شود. برای نمونه، نظام «خلافت» در اندیشه سیاسی طالبان هرچند در اصل، خود یک الگوی اسلامی است که هیچ مسلمانی در اسلام بودن آن تردید نمی‌کند، اما گزینش آن بعنوان تنها الگوی حکومت مشروع در میان دیگر الگوهای موجود در جهان اسلام و جهان مدرن، انگیزه‌های دیگری نیز می‌تواند داشته باشد؛ زیرا، قرار گرفتن یک فرد خودسر در رأس یک نظام حکومتی که هیچ نقشی به دیگر افراد ملت ندهد، به الگوی نظام ریاست قبیله‌ای در جوامع روستایی پشتونها، بسیار نزدیک است. در الگوی نظام اداری قبیله‌ای، رئیس قبیله برتر از همه پنداشته می‌شود و اراده او در حکم قانون است. همچنین رفتار رئیس قبیله، مصون از هرگونه انتقاد است. در نظام «امارتی» طالبانی در افغانستان نیز رابطه ملّت با امیر، کمابیش همچون رابطه‌ای است که میان افراد قبیله وجود دارد؛ زیرا ملّت در چنین نظامی نه تنها حق نظارت بر دولت را که یک حق مشروع اسلامی است ندارد، بلکه از حق آزاد زیستن در دایره زندگی خصوصی در چارچوب مقررات اسلامی نیز بی‌بهره است. ولی اصالت در اسلام بر نفس اجرای قوانین اسلامی قرار گرفته است، نه بر اجرای یک روش ویژه برگشت‌ناپذیر (امارت) که کارایی اصلی خود را یکسره از دست داده باشد.



- سیاسی، به نام دین و مذهب ارائه می‌دهند، نمی‌تواند تنها مذهبی باشد، بلکه مذهبی است که با پیش‌فرضهای فرهنگی سنتی و قبیله‌ای شکل گرفته و تفسیر شده است.

### بهره سخن:

جنبش طالبان، جنبشی است دربرگیرنده نیروهای پشتون در افغانستان که از دید فکری، از بیرون از مرزهای آن کشور مایه می‌گیرد. اندیشه مذهبی - سیاسی طالبان، در اندیشه‌های اسلامی شناخته شده در جامعه افغانستان ریشه ندارد، زیرا تفکر رایج در جامعه افغانستان، تفکر اخوانی، لیبرالی و اصلاحی از گونه خردگرایانه آن است و بنیادگرایی تندرو طالبانی، تنها در مناطق روستایی و به صورت پراکنده، حضور دارد و هیچ‌گاه اندیشه‌ای جدی و درخور توجه نبوده است. اما دگرگونیهای دو دهه گذشته با توجه به زمینه‌های تاریخی، به پا گرفتن و گسترش تفکر طالبانی در افغانستان انجامیده است.

هر چند تفکر طالبانی در ظاهر بعنوان تفکر ناب اسلامی در افغانستان تبلیغ می‌شود و حتا بر برخی از کشورهای همسایه و نزدیک به افغانستان اثر گذاشته است، اما با ارزیابی ژرف از سنتهای قبیله‌ای افغانستان و نقش عرف و «عنعات» در فرهنگ روستایی و قبیله‌ای آن کشور، درمی‌یابیم که این تفکر به همان اندازه ماهیت مذهبی دارد که ماهیت قبیله‌ای. درستی این سخن با مقایسه اندیشه‌های طالبان در جامعه افغانستان و الگوی مادر در دو کشور پاکستان و عربستان، بیش از پیش روشن می‌شود. با این همه، اندیشه جنبش طالبان دور از ویژگیهای بومی و تفسیرهای اثرپذیرفته از فرهنگ داخلی، اندیشه‌ای است که در شبه قاره هند و برخی از کشورهای کرانه خلیج فارس به صورت اندیشه رسمی مطرح بوده و در میان توده‌های مردم (نه نخبگان) ریشه‌های ژرفی پیدا کرده است.

### پی‌نوشتها:

۱. احمد رشید، هفته‌نامه همبستگی، ش ۶، ص ۴.

با تأکید بر نظامی‌گری، رسیدن به تفاهم با مخالفان خود را بر نمی‌تابند، تا اندازه‌ای از این ایده مایه می‌گیرد که نظامی‌گری، نماد قدرت و غیرت و شجاعت و مردانگی شمرده می‌شود که در سنت پشتونها، معنای بزرگی دارد و گفت‌وگو نشانه ترس و بزدلی و بی‌همتایی و زانو زدن در برابر دشمن شمرده می‌شود؛ کاری که در عرف پشتون والی، یکسره ناپسند شناخته می‌شود.

افزون بر این، نمونه‌های دیگری نیز در اندیشه طالبان دیده می‌شود که متأثر از آداب و رسوم قبیله‌ای و ملی آنهاست و امروزه با عنوان «شریعت»، در مناطق زیر سلطه‌شان اجرا می‌شود، مانند بیگانه‌ستیزی، مخالفت با نهادها و مقررات بین‌المللی، دشمنی با زندگی شهری و نمادهای آن و نیز مخالفت با جذب نیروهای بازمانده از رژیم کمونیستی پیشین، زیر عنوان ننگ پشتونیسیم و...

از این رو، آنچه طالبان در پوشش یک گروه مذهبی

○ جنبش طالبان، جنبشی است دربرگیرنده نیروهای پشتون در افغانستان که از دید فکری، از بیرون از مرزهای آن کشور مایه می‌گیرد. اندیشه مذهبی - سیاسی طالبان، در اندیشه‌های اسلامی شناخته شده در جامعه افغانستان ریشه ندارد، زیرا تفکر رایج در جامعه افغانستان، تفکر اخوانی، لیبرالی و اصلاحی از گونه خردگرایانه آن است و بنیادگرایی تندرو طالبانی، تنها در مناطق روستایی و به صورت پراکنده، حضور دارد و هیچ‌گاه اندیشه‌ای جدی و درخور توجه نبوده است.



۲. سید احمد موثقی، جنبشهای اسلامی معاصر، تهران، سمت، ۱۳۷۴، ص ۹۳-۱۹۴.
۳. عزیز احمد، تاریخ تفکر اسلامی در هند، تهران، کیهان، ۱۳۶۷، ص ۸۳.
۴. مودودی، نظام سیاسی اسلام، ترجمه زین العابدین، تبریز، ابن سینا، ۱۳۵۸.
۵. مودودی، قانون اساسی در اسلام، ص ۱۱۵.
۶. موثقی، پیشین، ص ۲۸۰.
۷. شیر الحسن، جنبش اسلامی و گرایشهای قومی در هند، ترجمه حسن لاهوتی، آستان قدس رضوی، ص ۳۶۳.
۸. عزیز احمد، پیشین، ص ۸۴.
۹. اولیور روه، افغانستان از جنگ مقدس تا جنگ داخلی، فصل پنجم، این کتاب در دست ترجمه است و هنوز منتشر نشده است.
۱۰. همان.
۱۱. همان.
۱۲. هفته نامه همبستگی، همان، ص ۵.
۱۳. هفته نامه همبستگی، ش ۷، ص ۱۰.
۱۴. شاه ولی الله هندی، حجة الله البالغه، مصر ۱۲۹۴، ج ۲، صص ۱۳۷-۱۳۸.
۱۵. ماهنامه صراط، ش ۳ و ۴، ص ۳۶.
۱۶. نیزن.ك: به: ماهنامه صراط، س ۱، ش ۳ و ۴، ص ۲۸-۲۷.
۱۷. هندی، پیشین، صص ۶۰-۶۱.
۱۸. شاه ولی الله هندی، قره العینین فی تفضیل الشیخین، پیشاور پاکستان، ۱۳۱۰، ص ۱۶۹.
۱۹. عبدالعزیز دهلوی، تحفه اثنا عشریه، پیشاور پاکستان، ۱۸۹۶، ص ۴.
۲۰. اولیور روه، افغانستان، اسلام و نوگرایی سیاسی، ترجمه ابوالحسن سروقد مقدم، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۹، ص ۲۸.
۲۱. کلی فورد، مری لوئیس، سرزمین و مردم افغانستان، مرتضی اسعدی، تهران، ۱۳۶۷، ص ۴۲.
۲۲. ماهنامه صراط، س ۱، ش ۲، ص ۳۲.

